

راه‌هایی که ما را به هم رساند

خرده‌روایت‌هایی از ساکنان و خادمان بزرگ‌ترین آسایشگاه معلولان کشور

اینجا شبیه‌تصوراتمان نیست، نه‌بزرگی‌اش، نه‌تنوع ۵۵۰مددجوییش،نه‌قصه‌هایی‌که‌زبان‌هاوچشم‌هایشان برایمان تعریف کردند، قصه‌هایی دیدنی و شنیدنی، آن قدر که کاستی‌های جسمی و ذهنی کسانی را که معلول می‌خوانیمشان از یادمان می‌برد. روایت‌های زیر برش‌هایی کوتاه از مددجویان و مددکاران این مرکز است. لطفاً تا انتها بخوانید. شاید باتصور شما از ساکنان و خادمان مؤسسه خبریه توان بخشی و نگهداری معلولان جسمی‌حرکتی شهیدفیاض بخش نیز تفاوت داشته باشد.

گزارش روز



فرزانه شهامت روزنامه‌نگار

ووالدینش او را پس از تولد در بیمارستان رها کرده بودند. خانم کاویان عکس‌صورت زیبای بچه‌را آن قدر برای مادرش فرستاد که در یک ونیم‌سالگی کودک، دل مادر به‌رحم آمد و با مجاب کردن شوهرش، بچه را به‌خانه برد.

اینوه شناسنامه‌های کودکانی با اسم‌های خیالی انتخاب‌شده برای والدینشان در دست خانم کاویان است که می‌گوید همه بچه‌های بی‌هویت برای پیدا کردن پدر و مادر واقعی‌شان به‌اندازه امیرعلی خوش‌شانس نیستند.

● معجزه‌ایستادن روی پا

بعضی‌ها خیلی خوشبخت‌اند. قبول دارید؟ مثلاً کسانی که در این دنیای پر از نگرانی، می‌خواهند و می‌توانند در آرامش زندگی کنند، یا مثلاً کسانی که در رقابت ناتمام آدم‌ها بر سر داشتن زندگی پرمطمراق، خودشان را از این بازی پوچ بیرون می‌کشند و معمول و معقول زندگی می‌کنند.

بهاره یکی از این آدم‌های خوشبخت است. قصه سعادت‌ش گره خورده است به‌زمانی که به‌آسایشگاه معلولان شهید فیاض بخش آمد و به‌عنوان روان‌شناس، جزو تیم شش نفره فیزیوتراپی زنان این مرکز شد. از دیگرانی می‌گوید که برای کار آمدند، مدتی ماندند، دوام نیاوردند و رفتند،

اما بهاره آمد و ماندنش شش سالگی را سپری می‌کند. «از وقتی آمدم به این آسایشگاه، به زندگی یک جور دیگر نگاه می‌کنم. به‌استرس‌ها و تجملاتی که بیرون از اینجا در جریان است، بی‌تفاوت شده‌ام. در عوض متوجه‌ارزش چیزهایی شدم که شاید آن بیرون کمتر برایش ارزشی قائل شوند، مثل سلامتی. باید اینجا باشی و ببینی کسانی را که آرزو دارند یک لیوان آب را با دست خودشان به‌دهان ببرند،»

بهاره پیش وپس از حضور در آسایشگاه معلولان شهیدفیاض بخش یک تفاوت دیگر هم کرده است؛ اینکه با معلولان مهربان است اما ترحم ندارد و با توانایی‌ها و ناتوانی‌های این قبیل افراد منطقی رفتار می‌کند. او از شصت مراجعی می‌گوید که روزانه طبق برنامه برای فیزیوتراپی می‌آیند و برخی هم وضعیتشان طوری است که تیم فیزیوتراپ بر بالینشان حاضر می‌شود.

افراد زیادی مثل مهدی را به‌یاد می‌آورد که هنگام پذیرش در این بخش، به‌علت ناتوانی در راه رفتن، لنگه‌های دمپایی را در دست‌هایشان می‌کردند و چهار دست‌وپا خودشان را روی زمین می‌کشیدند. تلاش‌های بهاره و همکارانش باچاشنی امید و انگیزه مددجو، ماه‌ها بعد نتایج معجزه‌وارش را نشان داد و در نهایت منجر به این شد که امثال مهدی با واکر یا حتی بدون آن، روی پا بایستند. شیرینی از این بالاتر؟

● با من حرف بزن

یک‌واو یادوتا؟ سؤال‌المان را باخنده‌ای از ته‌دل جواب می‌دهد: «من که یک‌وا دارم،» بااین پاسخ، اسمش را در دفترچه یادداشت‌مان این‌طور ثبت می‌کنیم: داود عبداللهی، مسئول واحد گفتاردرمانی فیاض بخش. او ۲۵سال تمام را در همین مرکز سپری کرده است. بااین سابقه، شمار مددجوهای که با تلاش و حوصله زیر دستش زبان باز کرده‌اند، از دستش خارج شده است. رده سنی مددجوهای که با مهربانی تمام «بچه‌من» خطابشان می‌کند، بین یک تا هفت سال است. همگی به‌درجاتی از تأخیر در رشد گفتار روبه‌رو هستند و اگر با همین وضع به‌حال خود رها بشوند، به معلولیت‌هایشان یک گره جدید اضافه می‌شود، گره‌ای که بر سر راه ارتباط با دیگران مانعی جدی ایجاد می‌کند. در واحد گفتاردرمانی با هر کودک سه‌بار در هفته و هر بار به مدت سی دقیقه کار می‌کند. دیدن نتیجه این تمرین‌ها و تلاش‌ها بستگی دارد به میزان تخصص مخاطب در زمینه گفتاردرمانی. کسی مثل آقای عبداللهی ظرف دوسه ماه متوجه

رشد گفتاری طفل می‌شود، اما ما و شمایی که احتمالاً در این علم اطلاعات نداریم، یک سالی باید صبر کنیم تا متوجه ثمرات گفتاردرمانی شویم. بخشی از طولانی‌شدن این فرایند به محیط فیاض بخش برمی‌گردد که هر چقدر هم خوب باشد، به هر حال به اندازه محیط خانواده از گفت‌وگو و کلمات غنی نیست. بخش دیگر هم از نارسایی‌های ذهنی برخی مددجویان ناشی می‌شود. آقای عبداللهی برای گفتن از ثمرات گفتاردرمانی، نیازی به کاویدن گذشته‌های دور ندارد. مسعود پنج ساله را مثال می‌زند که اکنون در مهد کودک است و گفتارش در حد صفر بود. همین‌طور مددجوی دیگری که بهتر است اسم نبریم، همین‌قدر بداندید که در چهار معلولیت جسمی است و جزو بچه‌های رهاشده از سوی والدینشان، در سنی که باید حرف می‌زد، هیچ نمی‌گفت. گفتاردرمانی شد و اکنون هنرمند است، یک بازیگر.

● پر از انرژی مثبت

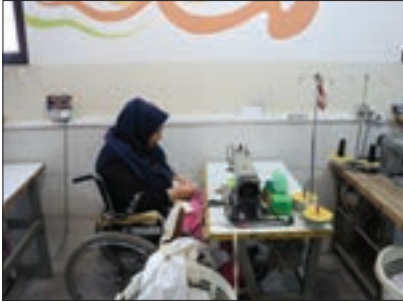
اثر داروهای بیهوشی کم‌کم دارد از بین می‌رود و بهانه‌گیری‌های علیرضا شروع می‌شود. سندرم داون دارد. دکتر دوتا از دندان‌هایش را کشیده و چندتایی را هم پر کرده است. این را پدر می‌گوید که پسربچه‌اش را در آغوش گرفته است و با هر ناله کودک، او را می‌بوسد. برای علیرضا و دیگر معلولانی که برای ترمیم دندان‌هایشان همکاری نمی‌کنند، از بیهوشی استفاده می‌شود. دو دندان پزشک و چند پرستار در اتاق عمل کلینیک دندان پزشکی شهیدفیاض بخش گرم کار هستند.

آسیه کارشناس بیهوشی و یکی از کارکنان این مرکز است. هفت‌سال است که اینجا خدمت می‌کند و حساب فیاض بخش از همه فعالیت‌های خیراندیشانه‌اش جداست. «پدرم فلج بود. دوساله بودم که فوت کرد. از سال‌ها پیش همراه‌مادرم برای پخش کردن شیرینی و این‌طور کارها می‌آمدیم فیاض بخش. بعد که فهمیدم این کلینیک هست، دائم می‌آیم برای کمک.»

عکس‌های سال‌ها شده است کامل‌ظنی که با نگاه‌هایی مبهم به سمت وسویی نامعلوم، ماجرای نابینای‌اش را با ته‌لجه ترکی برایمان تعریف می‌کند. اهل مرند است، حوالی تبریز. مادرش که از دنیا رفت، به‌مشهد آمد تا با برادر و وزن برادرش زندگی کند، اما سربسته می‌گوید که اوضاع برای زندگی خوب نبود. «حرم که می‌رفتم، به‌امام هشتم^(ع) می‌گفتم آقا، تو که خودت غریبی، حال من غریب‌رامی فهمی. هوایم را داشته باش.»

سکینه همان‌طور که لایه‌های پلاستیک مشمع را با لامسه و دقت هرچه تمام‌تر روی هم می‌گذارد تا برای ابرش آماده شود، پیدا کردن آسایشگاه شهیدفیاض بخش و راحت‌شدن از زندگی بازن‌برادر ناسازگار را عنایت‌ی امام رثوف می‌داند. او ایایی ندارد از اینکه دیگر مددجویای مشغول در کارگاه خیاطی فیاض بخش قصه زندگی‌اش را بشنوند. همگی مثل خواهر و برادرند، شاید هم نزدیک‌تر و هم‌دردتر. او دو سال پیش با یکی از مددجویان آقا آشنا شد و مسئول آسایشگاه وقتی دیدند که آن‌ها می‌توانند مستقل شوند، زمینه ازدواجشان را فراهم کردند. «همسرم ویلچر نشین است. او چشم من است و من دست مددجویان او،» کار آماده‌کردن پلاستیک‌های شمعی روبه‌پایان است. برش که بخورند، برای پوشک‌های یک‌بار مصرف مددجویان بی‌اختیار در اجابت مزاج استفاده خواهند شد.

کار کارگاه خیاطی به همین‌مورد محدود نمی‌شود. به جز تأمین نیازهای آسایشگاه مثل دوردوزی ملافه‌ها، برخی واحدهای تولیدی نیز دوخت لباس کار نیروهایشان را به‌هتر دست مددجویان فیاض بخش می‌سپارند. نمونه‌هایش را آن‌رو به‌رو می‌شود دید، همان بلوز و شلوارهای سبیل‌وآبی که به‌دیوار آویزان شده‌اند.



او را به‌علت معلولیتش خراب کرده بودند، بماند. او اعتماد به نفسش را با حضور در کلاس فن بیان بازیابی کرده است و از یادآوری رفتارش در روزهای نخست ورود به فیاض بخش لبخند می‌زند. با کمی فاصله، تکتم روی صندلی چرخ‌دار نشست است. یکی از مسئولان آسایشگاه دارد به‌او این‌طور تبریک می‌گوید: «تبریک به تکتم خانم که به تازگی...» انتظار شنیدن هر چیزی را داشتیم، جز اینکه به تازگی مادرشوهر شده باشد. پشت این چهره جوان، غمی عمیق جا خوش کرده است که انگار جز کنار آمدن با آن چاره دیگری نیست. ماجرای ویلچر نشینی‌اش را به‌خواست خودش، تلخ و کوتاه این‌طور می‌شنویم: «تازه پراید خریده بودیم. در جاده کلات شوهرم پشت فرمان بود. سرعتش زیاد بود. فرمان برید. ماشین چپ کرد. نخاعم آسیب دید.»

سانحه‌ای که روی دیگر زندگی را به‌تکتم نشان داد، به‌سال ۱۳۸۳ مربوط می‌شود. شش‌سال‌زندگی‌کردن با هوو در نه‌پایت او را به این نتیجه رساند که خانه، شوهر و دو پسرش را ترک کند و به فیاض بخش بیاید. یکی از پسرهایش به تازگی راهی خانه بخت شده و دیگری محصل است. هر کدام گهگاه به دیدن مادر می‌آیند و دیدار تازه می‌کنند. از تلخی روزهای ناگزیر به انتخاب امیدوارانه‌اش برای اتمام مقطع متوسطه گریز می‌زنیم؛ همین‌طور به فعالیتش در کتابخانه فیاض بخش. اما غم نشست‌ه در نگاه او و تلاش برای بازگشت به خانه، می‌گوید که تلاشمان چندان موفقیت‌آمیز نبوده است. «شوهرم هنوز دوستم دارد. اگر می‌توانست، پرستار می‌گرفت و دیگر لازم نبود خانه‌ا ترک کنم.»

● درپناه امام رثوف

ترسی که آن روز تجربه کرد، بزرگ‌تر از گنجایش قلب کوچکش بود. دخترک زیر سایه درخت کنار گندم‌زاری که مادرش در آن به‌درو مشغول بود، خوابش برده بود. تا چشم باز کرد، یک موش خرمای بزرگ دید و همه وجودش پر از ترس شد. سیکنه هفت‌ساله تا توانست جیغ کشید. همان روز ظهر تب شدید کرد، بعد حس کرد دست‌وپایش بی‌حس و چشمش تاریک شده است. در مدت چند ماه توان به دست‌وپایش برگشت، اما نور برای همیشه با چشم‌هایش خداحافظی کرد. دخترک آن سال‌ها شده است کامل‌ظنی که با نگاه‌هایی مبهم به سمت وسویی نامعلوم، ماجرای نابینای‌اش را با ته‌لجه ترکی برایمان تعریف می‌کند. اهل مرند است، حوالی تبریز. مادرش که از دنیا رفت، به‌مشهد آمد تا با برادر و وزن برادرش زندگی کند، اما سربسته می‌گوید که اوضاع برای زندگی خوب نبود. «حرم که می‌رفتم، به‌امام هشتم^(ع) می‌گفتم آقا، تو که خودت غریبی، حال من غریب‌رامی فهمی. هوایم را داشته باش.»

سکینه همان‌طور که لایه‌های پلاستیک مشمع را با لامسه و دقت هرچه تمام‌تر روی هم می‌گذارد تا برای ابرش آماده شود، پیدا کردن آسایشگاه شهیدفیاض بخش و راحت‌شدن از زندگی بازن‌برادر ناسازگار را عنایت‌ی امام رثوف می‌داند. او ایایی ندارد از اینکه دیگر مددجویای مشغول در کارگاه خیاطی فیاض بخش قصه زندگی‌اش را بشنوند. همگی مثل خواهر و برادرند، شاید هم نزدیک‌تر و هم‌دردتر. او دو سال پیش با یکی از مددجویان آقا آشنا شد و مسئول آسایشگاه وقتی دیدند که آن‌ها می‌توانند مستقل شوند، زمینه ازدواجشان را فراهم کردند. «همسرم ویلچر نشین است. او چشم من است و من دست مددجویان او،» کار آماده‌کردن پلاستیک‌های شمعی روبه‌پایان است. برش که بخورند، برای پوشک‌های یک‌بار مصرف مددجویان بی‌اختیار در اجابت مزاج استفاده خواهند شد.

به جز تأمین نیازهای آسایشگاه مثل دوردوزی ملافه‌ها، برخی واحدهای تولیدی نیز دوخت لباس کار نیروهایشان را به‌هتر دست مددجویان فیاض بخش می‌سپارند. نمونه‌هایش را آن‌رو به‌رو می‌شود دید، همان بلوز و شلوارهای سبیل‌وآبی که به‌دیوار آویزان شده‌اند.



اشنبه
۲۸ شهریور ۱۴۰۱
شماره ۳۸۵۵

۱۳
SHAHRA NEWS.IR



چشم‌تان روشن

چشم‌تان روشن

خبرهایی که حال دلمان را خوب می‌کند برای ما ارسال کنید

به قول قدیمی‌ها، آدمیزاده امیدزنده است. برای امیدواری بهانه که هیچ، دلیل‌ها هم فراوان‌اند. می‌گویید نه؟ کافی است هر روز به «چشم‌تان روشن»، سری بزنید و به‌خبر خوشی که از میان اینوه خبرهای خوب هر روز انتخاب کرده‌ایم، نگاهی بیندازید. کوچک یا بزرگ، فرقی نمی‌کند، اگر شما هم خبر خوشی دارید، بامادر میان بگذارید تا با کمک همدیگر، حس خوب زندگی را باهم‌شهری‌انمان به اشتراک بگذاریم. راه ارتباطی‌مان، مستقیم و نزدیک است. کافی است به شماره ۰۹۱۵۸۲۳۴۹۶۴ پیامک بدهید تا در کوتاه‌ترین زمان با شما تماس بگیریم و چشم مردم را به‌خبر خوش‌تان روشن کنیم.

یادداشت

فرهنگ و جامعه میزبانی



به‌رسم تلخ و طریق مألوف گذران عمر انسان‌ها، روزهای اسسال نیز با همه تلخی‌ها و شیرینی‌ها همچون برق و باد گذشت و به‌شرط حیات، آرام آرام در آستانه ورود به‌سال جدید خورشیدی و بهاری دیگر قرار خواهیم گرفت. مشهدالرضا^(ع)، به‌دلیل وجود بارگاه شریف رضوی هرسال میزبان میلیون‌ها زائر و عاشقی است که از سراسر جهان به قصد تبرک‌جستن و ابراز ارادت محضر امام‌رثوف به مشهد مقدس مشرف می‌شوند و به‌عنبه‌بوسی حضرتش ناثل می‌گردند. به‌ویژه آغاز سال آینده که تقارن بهار طبیعت و بهار قرآن است، این امر

نمود بیشتری خواهد داشت. مردمان و شهروندان ارض اقدس رضوی به‌برکت هم‌جواری با امام‌هشتم‌سال‌هاست مشتاق میزبانی خیل‌عظیم زائران و عاشقان امام‌همام هستند و با افتخار غبار راه و خستگی از مهمان‌های می‌زاندی‌وبه‌آن‌ها خدمت می‌کنند. میزبانی راه و رسم دارد، قاعده و مینا دارد و عرصه خدمت‌رسانی به زائران امام‌رضا^(ع)، ویژه است و باید در این عرصه مبانی خدمت‌رسانی را بشناسیم. فرهنگ میزبانی در شهر زیارتی متفاوت از دیگر شهرهاست. در چنین شهری همه فعالیت‌های اداری و مردمی باید رنگ‌وبوی زیارت داشته باشد و مردم و مسئولان باهم این فرهنگ را توسعه و نشر دهند. بر این اساس همه مردم مشهد و نهادهای دولتی و خصوصی در این راستا تکالیفی دارند که باید بدان عمل کنند. از مردمان و شهروندانی که در گام اول وظیفه مدارا کردن و ابراز محبت به زائران را دارند، تا گروه‌های گوناگون خدمت‌رسان مانند پاکبان‌ها، تاکسی‌ران‌ها، اتوبوس‌ران‌ها، آتش‌نشان‌ها، بازاری‌ها و اصناف و یکایک شهروندان حریم حرم رضوی، کادر مدیریتی و خدماتی بخش‌های اقامتی و اسکان، و شوراهای اجتماعی محلات همه به‌عنوان جامعه میزبانی زائران رضوی وظیفه دارند برای ارائه خدمات مناسب و مطلوب و درخور شأن و جایگاه مشتاقان حضرت‌رضا^(ع) راه‌ورسم میزبانی‌را فراگیرند، تمرین کنند و حق آن را ادا کنند.

● میزبانی کریمانه

میزبانی کریمانه از زائران، عهد جاودانه مجاوران با حضرت است که بر اساس آن خود رامکلف می‌دانند که اسباب آرامش و آسایش رابرای میهمانان فراهم سازند. البته مسلم است با توجه به‌سبیل عظیم زائرانی که به‌ویژه در ایام خاص به مشهد مقدس سفر می‌کنند، امکانات و بودجه محلی پاسخگوی نیازهای آن‌ها نیست. مشهد مقدس پایتخت منوی و شهر همه مردم ایران اسلامی است و به‌تعبیر امام راحل «استان قدس مرکز ایران است.» پس ضرورت دارد برخی چالش‌ها و محدودیت‌های آن بانگاه ملی برطرف و مدیریت شود. مسائلی مانند ترافیک، آب، آلودگی هوا، حمل‌ونقل عمومی، اسکان ارزان قیمت و خلاصه بسیاری از زیرساخت‌های این شهر نیازمند سرمایه‌گذاری کلان و حمایت‌های ملی است. به‌ویژه رویکرد فراملی، جهان‌شهری و حضور درخور توجه مسلمان‌های دیگر کشورهای اسلامی برای زیارت حضرت، این مهم را بیشتر از همه‌بیش‌نشان می‌دهد. در دولت‌های مختلف این مباحث بسیار مطرح می‌شود، اما متأسفانه بیشتر در قالب شعار می‌ماند و آن اقدام شهر نیازمند سرمایه‌گذاری کلان و حمایت‌های ملی است. به‌ویژه و در شأن مشهدالرضا^(ع) توقع داریم، محقق نمی‌شود. هرچه مردم و نهادهای محلی برای میزبانی شایسته تلاش کنند و مایه بگذارند، تازیرساخت‌های اساسی فراهم‌نشود، یک‌جای‌کاری نمی‌لگد. به‌ویژه برخی اقدامات خاص می‌تواند تحول عظیمی در خدمت‌رسانی ایجاد کند، مانند توسعه خطوط قطار شهری و حمل‌ونقل عمومی. فراموش نکنیم توسعه نقاط هدف و مقاصد گردشگری نیازمند پشتیبانی همه‌جانبه و اثربخش برای همگام و هم‌سوکردن همه عناصر مربوط گردشگری و توسعه تعاملات رضایت‌بخش و هدفمند گردشگران و جوامع میزبان است. زمانی که این گردشگری بر پایه موضوع زیارت باشد، ذی‌نفعان آن افرادی با ویژگی‌ها و ارزشمندی خاص هستند. پیامد چنین تعاملات سازنده و مؤثرتری این است که منافع گردشگری برای گردشگران و جوامع میزبان ارتقا می‌یابد و می‌تواند زمینه‌های توسعه ملی را نیز فراهم سازد. پس هرگونه اقدامات زیربنایی و سرمایه‌گذاری در این راستا منافع‌ی شایان توجه و بلندمدت مادی و معنوی به‌همراه خواهد داشت. این مهم در نگاه حمایتی و توسعه‌ای متوازن و هم‌سو در ابعاد چهارگانه فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی محقق می‌شود. به‌هرحال با نزدیک‌شدن به روزهای پایانی سال، اکنون که مردم و نهادهای محلی آماده استقبال از بهار و زائران نوروزی می‌شوند، شایسته است این مطالبه مهم، رارسانه‌ها و مسئولان محلی به‌صورت جدی‌تر و پیگیرانه‌تر از دولت پیگیری کنند تا کم و کاستی‌های خدمت‌رسانی به زائران برطرف شود و میزبانی مطلوب از آن‌ها تاحد امکان میسر گردد.

